

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

جایگاه ماه مبارک رمضان و اهمیت آن

ماه مبارک رمضان یکی از بهترین ماهها برای ارتباط با ذات باری تعالی است. ماه مناجات، دعا و تضرع است و انسان می تواند با رجوع به خداوند متعال خود را اصلاح نماید. از جمله نکات قابل توجه در این ماه، دعا و صحبت با خدای تبارک و تعالی است.

در دعای افتتاح وارد شده است: «اللَّهُمَّ أَذْنَتَ لِي فِي دُعَائِكَ وَمَسْأَلَتِكَ، فَاسْمَعْ يَا سَمِيعُ مِدْحَتِي، وَأَجِبْ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي، وَأَقِلْ يَا غَفُورُ عَثْرَتِي.» سوال این است که مراد از تعبیر «اللَّهُمَّ أَذْنَتَ لِي فِي دُعَائِكَ» چیست؟ دو احتمال را می توان در این تعبیر مطرح نمود:

الف- مقصود از این تعبیر همان تعبیر «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^[1] و اذنی عام است؛ بیان مطلب این که خدای تبارک و تعالی به صورت تشریعی به تمام بندگان اذن داده است که مجاز هستند او را در هر زمان و در هر شرائطی بخوانند؛ در حالی که می توانست این اذن را ندهد و این باب را باز نکند.

پس نه تنها مجاز هستند بلکه این مسئله رجحان دارد، بخاطر این که دعا یکی از مستحبات است و تعبیر مذکور در این دعا نیز اشاره به آیه شریفه دارد.

ب- مقصود اذن خاصی است که خداوند متعال به بندگان در این ماه داده است؛ بیان مطلب این که هر چند خدای تبارک و تعالی باب مناجات و راز و نیاز با خود را برای عموم حتی غیر مسلمین باز گذاشته است، اما به برخی اولیاء خود اذن خاص برای برقراری ارتباط می دهد.

طبق این احتمال اولاً مسئله دعا برای انسان عظمت پیدا می کند برای این که انسان با اذنی خاص خدا را می خواند. ثانیاً اگر خداوند متعال اذن خاص داده باشد، این امکان وجود ندارد که جواب ندهد و یا حداقل شبه محال است.

به بیان دیگر طبق آیه شریفه می گوئیم خدای تبارک و تعالی وعده استجابت داده است. اما این تعبیر بالاتر از وعده و امری حتمی بر خدای تبارک و تعالی است؛ کما این که در عرف نیز اگر انسان معمولی بگوید هر زمان کاری با من داشتی به من بگو، او به صورت متعارف به وعده خود عمل نموده و آنرا انجام می دهد.

در مورد خدای حکیم علی الاطلاق این مسئله هر چند هم در اذن عام و هم در خاص وجود دارد، اما تأکید آن در اذن خاص بیشتر است، برای این که طبق این فرض استجابت قهری است.

بله لازم نیست متعلق استجابت همان متعلق دعا باشد، بلکه در استجابت به اصل دعا جواب داده می شود نه متعلق دعا. هر چند این امکان وجود دارد که در صورت وجود مصلحت متعلق دعا نیز مورد استجابت قرار گیرد.

از مصادیق اذن خاص می توان به موفقیت در خواندن نماز شب، خواندن نماز در اول وقت، خدمت به مردم یا انجام عبادات خاصه اشاره نمود.

البته این مسئله منحصر در مسائل معنوی نیست بلکه رزق نیز به رزق عام و رزق خاص قابل تقسیم است؛ کما این که در برخی از تعابیر وارد شده است هر خیری که به ما واصل می شود از جانب خداوند متعال است و او راه آن را برای ما باز می کند که این مسئله کلید برای اذن خاص است. حتی اگر شخصی علم پیدا می کند یا در کسب ثروت حلال موفق است نیز از مصادیق اذن خاص می باشد.

سایر تعابیر این فراز نیز مشتمل بر تعبیرات عجیبی است. مثلاً به خداوند متعال عرض می کنیم حالا که اجازه دعا دادی، دعا فقط این نیست که من خواسته ای داشته باشم، بلکه؛

اولاً: مدح مرا نسبت به خود پذیرا باش یعنی من قابلیت و صلاحیت مدح و ستایش تو را ندارم و نمی توانم گوشه ای از اوصاف تو را متوجه شده و بیان نمایم.

ثانیاً: دعای من را اجابت نما چون تو رحیمی و رحمانیت تو چنین اقتضائی دارد. همچنین غفاریت اقتضا دارد که هر لغزش و گناهی که بین من و تو حجاب ایجاد کرده را ببخشی.

خلاصه این که در این ماه چند خصوصیت با هم جمع شده که حاکی از ارزش آن است:

الف- طبق آن چه در خطبه شعبانیه وارد شده است «شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ» یعنی در این ماه دعوت شده ایم.

ب- این ماه، ماه دعا، استغفار، مناجات و بازگشت به خداوند متعال است.

ج- در این ماه اذن دعا داده است که چنین به نظر می رسد استجابت دعا بالاتر از وعده به آن است چون میان اذن در دعا و استجابت دعا ملازمه وجود دارد؛ یعنی زمانی که خدا را می خوانیم، او شنیده و به عبدش لبیک گفته و جواب او را می دهد.

لذا قدر این ماه و دعا کردن در این ماه را بدانیم. به ادعیه فراوانی که در این ماه به ما رسیده است مانند دعای ابو حمزه یا دعا افتتاح توجه داشته باشیم و با آن ها انس پیدا نمائیم و به عنوان اذن خاص به آن ها بنگریم.

انشاءالله در این ماه مبارک رمضان خداوند مقامات معنوی را نصیب ما نموده و دست ما را بگیرد و از انواع حجاب های ظلمانی و نوری که میان ما و او فاصله انداخته نجات دهد و معرفت ما را نسبت به خود زیادتز نماید.

باید توجه داشت هر چه خود را بینیم از خداوند متعال بیشتر دور می شویم. بله در روایت وارد شده است که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» اما مراد از آن معرفت یافتن به نفس به عنوان مخلوق خداوند متعال است. پس اگر بشر خود را دید و مثلاً گفت من

عقل یا قدرت دارم و منیت خویش را به میدان آورد، از خداوند دور می‌شود.

در این ماه باید به ضعف و هیچ بودن خود پی ببریم تا ارزش پیدا کنیم. تا انسان به ضعف خودش آگاه نشود، ارزش پیدا نمی‌کند و در پیشگاه خداوند مرتبه‌ای پیدا نمی‌کند. ان‌شاءالله دعا کنیم که در این ماه رمضان با لطف و فضل خدا مرتبه‌ای را پیدا کنیم.

طلیعه بحث جدید: قواطع سفر

طبق بیان شریف مرحوم امام خمینی (ره) در تحریر الوسیلة و در بحث نماز مسافر، تا اینجا بحث از مسافر و مواردی که نماز قصر می‌شود را طی شروط هشت‌گانه بیان نمودیم.

بحث جدید در این است که سه سبب باعث می‌شود سفر با تمام شروط مذکور قطع شود. برخی از این قواطع عنوان قطع موضوعی داشته و سفر را موضوعاً قطع می‌کند. برخی نیز عنوان حکمی دارد یعنی هر چند سفر موضوعاً قطع نشده اما حکماً قطع شده است.^[2]

قاطع اول: وطن

اولین قاطع از قواطع سفر وطن می‌باشد که قاطع موضوعی است؛ یعنی اگر مسافر مرور بر وطن نمود، سفرش قطع می‌شود و اگر بخواهد مجدد نماز را قصر نماید، دو مرتبه باید مسافت جدیدی را قصد کند. برای قاطع بودن وطن چهار دلیل در کلمات ذکر شده است:

دلیل اول: میان مسافر و حاضر تضاد و مقابله وجود دارد؛ به این بیان که هر چند نماز مسافر قصر است اما بر مسافری که مرور بر وطن می‌کند، صدق عنوان مسافر چه عرفاً و چه شرعاً، وجود ندارد و عنوان مسافر از او انصراف دارد، لذا نمازش قصر نیست.

این نکته حائز اهمیت است که مرحوم امام (ره) تعبیر قاطع موضوعی و حکمی را بیان ننموده‌اند و این تعبیر توسط مرحوم سید یزدی (ره) و در عروة ذکر شده است.^[3]

پیش از این بیان نمودیم که موضوع قصر در نماز، سفر شرعی یعنی ثمانیة فراسخ است که در آن باید صدق مسافر عرفی نیز وجود داشته باشد. البته مواردی نیز وجود داشت که در آن‌ها صدق سفر عرفی نیز وجود نداشت اما سفر شرعی بود.

با توجه به این مطلب اگر ضابطه در سفر شرعی باشد کما هو المختار، این قاطع، قاطع حکمی است یعنی ممکن است مرور بر وطن و مسافت بعد از آن مجموعاً هشت فرسخ شود اما روایات می‌گوید: این مقدار مسافت، عنوان سفر شرعی را ندارد، لذا این دلیل، دلالت ندارد.

اما اگر روی مبنای مشهور سفر عرفی ملاک باشد، این قاطع، قاطع موضوعی است چون باید دید از لحاظ عرف صدق سفر وجود دارد یا خیر؟! پس به این دلیل می‌توان تمسک نمود.

دلیل دوم: درباره این قاطع، ادعای عدم خلاف و عدم اشکال البته فی الجمله شده است. حتی مرحوم آقای حکیم (ره) می‌فرماید:

این مطلب از ضروریات فقه است برای این که ادله قصر اختصاص به کسی دارد که مرور بر وطن نداشته باشد.

دلیل سوم: اطلاق روایات و نصوصی که به نحو مستفیض می گوید: نماز مصلی در وطن تمام است چه قبل از آن عنوان مسافر را داشته باشد چه عنوان مسافر را نداشته باشد.

دلیل چهارم: مرحوم آقای خوئی (ره) روایاتی ذکر نموده اند^[14] که در آن ها چنین وارد شده است که شرط قصر خواندن نماز توسط مسافر این است که او وارد منزل، بلد یا قریه خود نشود ولو این که در آن مکان خانه نداشته باشد و تنها یک درخت داشته باشد.^[15]

مرحوم خوئی (ره) به صحیح حماد بن عثمان اشاره نموده اند. سند روایت مذکور در وسائل الشیعة و استبصار «عنه عن ایوب عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان»^[16] و در تهذیب «عنه عن ایوب عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن الحلبي»^[17] است که هر دو سند صحیح می باشد.

از امام (علیه السلام) چنین سوال شده است که اگر مسافری به منزل خود مرور کرد نماز را تمام بخواند یا قصر؟ امام (علیه السلام) می فرماید: باید نماز را قصر بخواند و اتمام در منزلی است که آن منزل را وطن قرار داده است.^[18]

روایات دیگری نیز دال بر این مطلب وجود دارد. مثلاً صحیح علی بن یقطین که سند آن «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ يَاقُطٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع» می باشد.

در این روایت امام (علیه السلام) می فرماید: در هر منزلی که قصد وطن نداشتی، نماز را قصر بخوان یعنی در منزلی که وطن شخص است باید نماز را تمام بخواند.^[19]

مرحوم صاحب وسائل (ره) در همین باب دو روایت دیگر یعنی روایت ششم^[10] و دهم^[11] را نیز به عنوان حدیث مستقل ذکر نموده اند؛ اما ظاهراً این روایات، تکرار روایت مذکور از علی بن یقطین بوده و در مفاد با هم مشترک هستند.

کلام مرحوم کاشف الغطاء (ره) در حاشیه عروة و بررسی آن

مرحوم کاشف الغطاء (ره) در حاشیه عروة می فرماید: این که مرور به وطن معیار باشد صحیح نیست بلکه ملاک خروج از عنوان مسافر است.

شاهدشان این است که هر چند بادیه نشین ها و بدوی ها خیمه ای در بیابان دارند و مرتب محل اقامتشان تغییر می کند اما زمانی که رفت و برگشت به آن محل دارند نمی توانیم بگوئیم آن محل وطن آنها است. در حالی که نمازشان تمام است ولو قصد اقامه ده روز نیز نداشته باشند.^[12]

اگر طبق کلام مرحوم کاشف الغطاء (ره) معیار را صدق و عدم صدق عنوان مسافر شرعی یا عرفی قرار دادیم و گفتیم بر شخصی که مرور به وطن می کند صدق مسافر وجود ندارد، طبق سفر شرعی اگر کسی که مرور به وطن کرده است قبل و بعد وطن چهار فرسخ مسافت رفته باشد، سفر شرعی محقق و این قاطع حکمی است.

اما اگر سفر عرفی باشد، ورود به وطن موضوعاً قاطع سفر است و لذا از این حیث تعبیر مرحوم کاشف الغطاء (ره) به ذهن

نزدیک خواهد شد؛ یعنی بگوئیم برای کسی که از عنوان سفر خارج شد، فایده ندارد مسافت قبل و بعد از مرور هشت فرسخ باشد یا خیر بلکه باید عنوان مسافر بر او صادق باشد.

اما چنین به نظر می‌رسد تعبیر «ورود به وطن» که متخذ از خود روایات است أدق می‌باشد. توضیح مطلب این‌که در روایات مسئله اتخاذ منزل و مرور به منزل مطرح شده بود، پس منزل دو گونه است:

- الف- منزلی است که عنوان وطن دارد و مرور به آن سبب اتمام نماز است.
ب- منزلی که عنوان وطن ندارد و مرور به آن سبب اتمام نیست و باید همچنان نماز را قصر بخواند.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ غافر، 60.

[2] □ «القول في قواطع السفر و هي أمور: أحدها الوطن، فينقطع السفر بالمرور عليه، و يحتاج في القصر بعده إلى قصد مسافة جديدة سواء كان وطنه الأصلي و مسقط رأسه أو المستجد، و هو المكان الذي اتخذ مسكنا و مقرا له دائما، و لا يعتبر فيه حصول ملك و لا إقامة ستة أشهر، نعم يعتبر في المستجد الإقامة فيه بمقدار يصدق عرفا أنه وطنه و مسكنه، بل قد يصدق الوطن بواسطة طول الإقامة إذا أقام في بلد بلا نية للإقامة دائما و لا نية تركها.» تحرير الوسيلة، ج1، ص 257.

[3] □ «فصل 68 في قواطع السفر موضوعا أو حکما و هي أمور أحدها الوطن فإن المرور عليه قاطع للسفر و موجب للتمام ما دام فيه أو في ما دون حد الترخص منه و يحتاج في العود إلى القصر بعده إلى قصد مسافة جديدة و لو ملفقة مع التجاوز عن حد الترخص و المراد به المكان الذي اتخذ مسكنا و مقر له دائما بلدا كان أو قرية أو غيرهما سواء كان مسكنا لأبيه و أمه و مسقط رأسه أو غيره مما استجده و لا يعتبر فيه بعد اتخاذ المزبور حصول ملك له فيه نعم يعتبر فيه الإقامة فيه بمقدار يصدق عليه عرفا أنه وطنه و الظاهر أن الصدق المذكور يختلف بحسب الأشخاص و الخصوصيات فربما يصدق بالإقامة فيه بعد قصد المزبور شهرا أو أقل فلا يشترط الإقامة ستة أشهر و إن كان أحوط فقبله يجمع بين القصر و التمام إذا لم ينو إقامة عشرة أيام» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص 140 و 141.

[4] □ «أنه تدلّ عليه عدّة من الروایات المعتبرة المتضمنة لإنابة التقصير بما إذا لم يدخل المسافر منزله أو بلده أو قريته و نحو ذلك من التعابير...» موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص 233.

[5] □ «بَابُ أَنَّ مَنْ وَصَلَ إِلَى مَنْزِلٍ لَهُ قَدْ اسْتَوَظَنَهُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَصَاعِدًا أَوْ مَلِكٍ كَذَلِكَ وَ لَوْ نَحْلَةً وَاحِدَةً وَجَبَ عَلَيْهِ التَّمَامُ وَ تُعْتَبَرُ الْمَسَافَةُ فِيمَا قَبْلَهُ وَ كَذَا فِيمَا بَعْدَهُ فَإِنْ قَصَرَتْ لَمْ يَجْزِ الْقَصْرُ» وسائل الشيعة، ج8، ص492.

[6] □ «عنه عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع...» الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج1، ص230.

[7] □ «عنه عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع...» تهذيب الأحكام، ج3، ص212.

[8] □ «عنه عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُسَافِرُ فَيَمُرُ بِالْمَنْزِلِ لَهُ فِي الطَّرِيقِ - يُتِمُّ الصَّلَاةَ أَمْ يَقْصُرُ - قَالَ يَقْصُرُ إِنَّمَا هُوَ الْمَنْزِلُ الَّذِي تَوَظَّنَهُ.» وسائل الشيعة، ج8، ص493 و 494.

[9] □ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِكَ لَا تَسْتَوِظُنُّهُ فَعَلَيْكَ فِيهِ التَّقْصِيرُ.» وسائل الشيعة، ج8، ص492.

[10] □ «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع الرَّجُلُ يَتَخَذُ الْمَنْزِلَ - فَيَمُرُّ بِهِ أَيْتُمُ أَمْ يَقْصُرُ - قَالَ كُلُّ مَنْزِلٍ لَا تَسْتَوِظُنُّهُ فَلَيْسَ لَكَ بِمَنْزِلٍ - وَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تُتِمَّ فِيهِ.» وسائل الشيعة، ج8، ص493.

[11] □ «و عنه عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي

الْحَسَنَ الْأَوَّلِ ع إِنَّ لِي ضِياعاً - وَ مَنَازِلَ بَيْنَ الْقَرْيَةِ وَالْقَرْيَتَيْنِ - (الْفَرَسُخُ وَ) الْفَرَسَخَانِ وَ الثَّلَاثَةُ - فَقَالَ كُلُّ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِكَ لَا تَسْتَوِيهِ - فَعَلَيْكَ فِيهِ النَّقْصِيرُ. وسائل الشيعة، ج8، ص 494.

[12] □ «لا يعتبر في التمام صدق الوطنية فالبدوي الذي بيته معه إذا سافر من منزله الذي وضع بيته فيه ثم عاد إليه يتم وإن لم ينو إقامة عشر و لا يصدق عليه الوطن فالمدار على خروجه عن كونه مسافراً وإن لم يكن في وطن. (كاشف الغطاء).» العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص 471.